

ای رازدان عالم بالا خدا را
رازی شنیدی سر به مهر و آشکارا؟!
این است آن سری که با عام اوفتاده ست
این است آن طشتی که از بام اوفتاده ست
این است جولانی که مرسوم طرب نیست
این است عرفانی که موقوف طلب نیست
از مثنوی بلند هجرت از علی معلم

از نامحرمانه هایم با خدا در شکوه تکلیف‌مداری*

داوطلب‌شدن برای حضور در انتخابات سیزدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران در سال 1400 هجری شمسی، هرچند مسیوق به ممانعت شورای نگهبان در بهره‌مندشدن از حداقل‌های حقوق الهی‌ای که به انسان و از جمله به این بنده خدا اعطا شده است، برخوردار از امکان پیش‌بینی چگونگی و پیامدهای آن بود، با اقتضانات و انگیزه

*مخاطب این نامه که در مجموعه " نامه‌هایی برای ایران " و با اهدافی از زمره همان اهداف مستتر در نامه‌های قبلی قرار دارد، متفاوت از مخاطبین نامه‌های پیشین، یار همیشگی و دانای مهربان و صبور علیم و حلیم " خداوند " قادری است که ناگفته و نا نوشته، بر اسرار بندگانش واقف و آگاه است با این وجود، مخاطب ساختن او و سخن گفتن با وی نه تنها بدون اشکال که آرامش بخش است به خصوص که مضامین این نامه را مقدماتاً با کسان دیگری جز او نمی‌توان به عنوان مخاطب در میان گذاشت و زیبنده هم نیست که در میان گذاشته شود

هایی واقع شد که در این مکتوب در صدد تبیین مختصر آن‌ها برای نسل‌های فعلی و بعدی زنان و مردان این سرزمین پرآوازه و در عین حال پرمسئله می‌باشم؛ باشد که به سهم خویش، در خدمت به رشد سیاسی و فرهنگی ملت موثر و در ادامه مسیر طولانی فراهم‌آمدن زمینه‌ها و امکانات پرورش استعداد‌های ملی، قابل اعتنا باشد.

من مطالب مندرج بر این مکتوب را در تبیین چگونگی نوع احساس و تاملاتی که بعد از اعلام ناتوانی شورای نگهبان از احراز صلاحیت در انتخابات ریاست جمهوری سال 1400 برآیم واقع شده است خطب به تو، ای خدای نظر و سریع الحساب، می‌نویسم و هرچند به‌خوبی می‌دانم که نیازی به مستند نمودن امور "واقع" برای آگاه نمودن تو که دانای مطلق هستی و بیش و پیش از هر آنچه در ضمیر بندگانست بگنرد مضامین آن‌ها را می‌دانی نیست، لیکن من محتاج لطف تو و نیازمند آن هستم که آنچه را که می‌خواهم با تو نجوا کنم، بر قلم بیاورم؛ به این مقصود که به خواسته کثیری از بندگان، در خصوص ادله و چرایی‌های اقداماتم در بیش از نیم قرن گذشته در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و از جمله اعلام داوطلبی در انتخابات پاسخ داده و از طریق این تبیین و توضیح، از ارزش‌های اسلام یعنی "دین" ی که همواره شکل‌دهنده انگیزه‌هایم در ورود به فعالیت‌های اجتماعی بوده است، با افتخار تمام دفاع نموده باشم.

ای خدای مهربان!

اینک من با تمام حقارت در برابر تو با تمام عظمت ایستاده‌ام تا ذره‌پروری مستمرت را فریاد نمایم و از اینکه وجودم را در زمره مخلوقات هم‌راه تسبیح‌گوی خویش قرار داده‌ای سر بر آستان کبریائیات بسایم و به آن سجده شاکرانه، ببالم.

خدای علیم من!

چگونه می‌توانم شکر نعمتی را به جای بیاورم که به فهم نسبی تکلیفم در قبال تو و در طول آن، به ضرورت ادای آن تکالیف در قبال بندگان منجر شده است؟ و من توفیق داشته‌ام که به آنچه اراده فرموده‌ای در محدوده نه چندان گسترده فعالیت‌های انسانی‌ام، تا آنجا که تشخیص داده‌ام با اطمینان و آرامش کامل، عامل، و در این مسیر از کسی و چیزی جز طالبان حقیقت و مطلق حقیقت متأثر نشده باشم.

خدای خبیر من!

از تو بود که به واسطه تعلقم به طبقات بسیار فرودین جامعه، رنج فقر و نداری و بی‌سوادی والدین و غصه بی‌کتابی دوران تحصیل و سایه شوم محرومیت از برخورداری‌های معنوی را تجربه کنم تا کودکیم را کودک کار باشم و فراغتم را در خدمت تامین لاقط بخشی از هزینه‌های اندک خانواده‌ام، که به حیا و آبرو زینده و به مصائب معطوف به محرومیت از امکانات زندگی و ادراک محیطی محکوم بودند، مصروف نمایم. باشد تا در تمام زندگی‌ام ادراک گرسنگی و سلب "شخصیت"ی را که فقر از صاحبش می‌نماید، فراموش نکنم و همواره بر سازوکاری که فقر را به کفر می‌کشاند واقف و هوشیار و منذر بمانم.

ای خدای در هم کوبنده ستمگران!

چگونه می‌توانم شکر نعمت هدایت را که به تحقیق و تدبر در اسلام نصیب کرده‌ای ادا کنم؟ درحالی‌که به‌لحاظ ویژگی‌های محیطی باید "مسلمان"ی شناسنامه‌ای بار می‌آدمم و مراحل متعارف سنی را در قالب یک مقلد سنتی طی می‌کردم؛ اما تو نوری بر دلم افکندی که تلاش برای تحقق عدالتی را که علی (ع) به اقتضای حوادث واقع -چه به گاه قدرت و مبارزه با قاسط و ناکث و مارق، و چه به گاه عزلت و انزوای ظاهری- دغدغه‌مند تحققش بود، بر قله‌های آرزوهای دوران نوجوانی‌ام یافتم و فریاد ابوذر محصور در ریذه، -آن تبعیدی توامان زمان و مکان، را که استخوان شتربر دست بر معاویه، به‌عنوان نماد سیاست بدلی می‌شورید و بازگشت اشرافیت جاهلی در بستری از اسلام را، یادآوری و تقبیح می‌نمود و به آن حمله می‌کرد- سرود دائمی و مفرح دوران حیاتم یافتم، تا بر اندیشه‌های کاخ‌نشینی و باورهای تقلیدی و ظاهربینی‌های تخریبی و تملق‌های شیطانی و فرصت‌طلبی‌های مکارانه و زهدورزی‌های ریاکارانه دوران، در هر هیئت و شرایطی که باشند، بشورم و نفرت زایدالوصف خود از آن‌ها را -حتی اگر لباس مصلحت و دین بر تن کرده باشند- ابراز نمایم تا پژواک فریاد اعتراض را در تمامی تاریخ، به‌نحوی شفاف و خستگی‌ناپذیر متبلور نمایم.

ای خدای دردآشنای نهان و آشکار!

آن زمان که در عنفوان نوجوانی به من آموختی که اصولا پیامبران را به این منظور مبعوث فرمودی تا مردم به واسطه آنان به قسط قیام کنند چه که به من ندادی؟ آن آموزه ظلم‌ستیزی که از این طریق آویزه گوش و آمیخته عقل و زبندۀ تلاشم کردی برای همه عمر، ادراکم را از آن خطبه نورانی مولایم علی(ع) به اوج رساند که نمی‌توان بر ستمی که بر مظلوم می‌رود سکوت نمود؛ و مسیرم را نورانی کرد تا در قبال نه فقط فقر اقتصادی مردم که در قبال فقر سیاسی و فرهنگی آنان هم ساکت ننشینم و با هر آنچه که از زندگی‌ام تجربه می‌کنم، اگر همسو با مضامین این کلام علوی نیابم برای همیشه بدرود گویم. بدرودی به عمق همه فراموشی‌های ما از تاریخ و حوادثی که بر انسان رفته است؛ باشد تا برای جای‌گزین نمودن آن، با عدالت مستحسن و عقلانی مورد قبول آن مرد لایتناهی و الهی، با ظلم و بی‌عدالتی و جور و ستم بستیزم حتی اگر علیه خود و بستگانم باشد که فرموده‌ای "ولو علی انفسکم".

ای حکیم و ای مدبر و ای قادر!

تو به من آموختی که در نظام آفرینش جز عبادت، تکلیفی بر عهده انسان نیست و متوجه‌ام کردی که این تکلیف، نه نیاز تو که ابزار تکامل من است؛ و من متأثر از این آموزه‌ها، در برداشتی اجتماعی از اسلام، امکان فهم مضامین عالی دینی را در کلام نورانی کتابت و بیان جاوید رسالت و منتسبان مورد نظرش برای هدایت، یافتیم که حکومت بر مردم، وقتی موضوعیت دارد و به سهم خویش بنده را به هدف عبادت نزدیک می‌سازد که به گسترش عدالت در جامعه بینجامد و در غیر این صورت از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است؛ و بر مبنای این آموختگی بود که در پانزده‌سالگی از عمرم در اندیشه تشکیل "حزب"ی اسلامی بودم تا با کسب قدرت، از شیفتگی‌هایی که به واسطه انوار نورانی آموخته‌های دینت متوجه‌ام کرده بودی پرده بر گیرم و عدالت هدف ارسال رسل را، بر پهنه خاک فریاد نمایم و این در حالی بود که درک چندان بایسته‌ای هم از مناسبات و سازوکارهای حکومتی نداشتیم.

ای خدای رحمان و رحیم!

تو به من ظرائف و دقایق دینی را نمایاندی که سبک زندگی‌ام شد. با آن در تمام عرصه‌های حیاتم در حد آنچه از آن به دست می‌آوردم و یا ادراک می‌کردم نفس کشیدم تا به اندازه ظرفیتم به زوایای ژرف و مضامین عمیق و آموزه‌های لطیفش راه یابم و چنان شد که وقتی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی موضوعیت خود را به عینیتی تدریجی نشست، احساس کردم که بستر تحقق آرزوها و امیالم را برای تجربه ظلم‌ستیزی اسلام، در هیئت یک سبک زندگی جامع مبتنی بر حقیقت و مبری از جهل و تاریکی و عقب‌ماندگی یافته‌ام. این بود که به‌مثابه قطره‌ای به اقیانوس انسان‌هایی پیوستم که عمدتاً با انگیزه‌های احیای ارزش‌های دینی، انقلاب ارزشی در حال حدوث را، با صمیمیت و صداقتی بی‌نظیر و صرفاً با اعتمادی که به رهبری نهضت داشتند، یاری می‌کردند و در این ارتباط حتی از بذل مال و جان هم دریغ نمی‌کردند.

از آن زمان که جوان بیست‌وپنج‌ساله‌ای بودم تا کنون که به سالمندی رسیده‌ام لحظه‌ای دغدغه احیای ارزش‌های مندرج در قانون اساسی آن انقلاب فراگیر مردمی را، فراموش و یا رها نکرده‌ام و حتی لحظه‌ای را از تامل و اقدام برای تعمیق باورهای ظلم‌ستیز و آرمان‌های عدالت‌محورش، و همچنین پیراستن آن از انحرافات که قدرت‌طلبان و فرصت‌طلبان و کج‌اندیشان روسیاه عمدتاً خیمه‌زده بر امواج بلند همان اقیانوس اعتماد و تعاون و باور مستضعفان و محرومان، متوجهش نموده‌اند، از دست نداده‌ام. تو می‌دانی که تا چه اندازه برای بودن و ماندنم در این سیر نه چندان طولانی از زمان -که البته هم‌زمان فرصت زندگی‌ام را نیز به پایان خویش نزدیک کرده است- شاکر و به مصروف‌نمودن عمرم به- عنوان هزینه اشتیاقم به احیای ارزش‌های دین تو، اسلام و برپایی عدالت و قسط موعود و منظور در آن راضی و خرسندم.

ای هستی بخش کریم!

تو به من منت گذاشتی و هدایت کردی تا بیش از چهل سال از کوشش‌هایم در عصر جمهوری اسلامی را با معیار "تکلیف"مداری مدیریت کنم و تلاش خستگی‌ناپذیرم را برای نیل به اهدافی که دنبال می‌کردم، فارغ از اندازه احتمال و امکان حصول هدف، ساماندهی نمایم و پیروزی را نه لزوماً در نیل به هدف که صرفاً در عمل به "تکلیف" بجویم؛ و به این ترتیب برای همیشه، راه مصلحت‌گرایی و توجیه‌تراشی به منظور جای‌گزین شدن امور و مسائل با "تکلیف" گرای

را ببندم و تو می‌دانی که چنین کردم و در این مسیر طولانی از زمان، به عافیت‌جویی و فرصت‌طلبی و بده‌بستان‌های سیاسی-اقتصادی نلغزیدم و جز آنچه را که به انجام آن مطابق ادراک مامور بوده‌ام نجستم.

خدای مهربان!

به این دلایل است که با اشتیاق تمام، سرود رهایی‌ام را سر می‌دهم که تو این حقیر را بهره‌مند از نعماتی داشته‌ای که حتی تصورش هم برایم سخت و باورنکردنی است. تو به من حظ فهم سیستمی دین، لذت دوست‌داشتن دیگران، افتخار و ایستادن به غیرخودت، شادی مبارزه با فقر و فساد، راضی‌نبودن به هر عاملی که کرامت انسان را خدشه‌دار کند و بالاخره عضویت در خلقتی را دادی که همه اجزای آن تسبیح تو را می‌گویند و به سوی تو شناورند؛ و با این داده‌هایت آن‌چنان مصونیتی به من بخشیدی که در مباحثه هیچ دستاوردی در قبال رضای تو، به خطای در فهم و لغزش در محاسبه گرفتار نشوم.

ای خدای سنت‌ها و قاعده‌ها!

تو واقفی که "تکلیف‌گرایی در جامعه‌ای که عمدتاً به نتیجه‌گرایی مشتاق و به مصلحت‌سنجی متمایل است تا با هر توجیهی، مقاصد خویش را تحصیل کند کاری سخت و روشی کمره‌رو و طریقی حتی نابخردانه تلقی و پنداشته می‌شود که بعضاً عامل به آن، به ناآشنایی با ظرانف کار سیاسی متهم و به جازمیت به باورهای خویش محکوم و به تکروری در موضوع، مورد مواخذه است و به همین جهت است که تکلیف‌مداری هزینه‌های بسیاری را از قاصد به خویش می‌طلبد. علاوه بر این ویژگی، در اجتماعی که در آن با تمسک به فقه، به دلیل وفور استثنائات، مصلحت بر قاعده‌های اولیه حاکم می‌شود، به طریق اولی کار را بر عامل "تکلیف‌گرا" سخت‌تر می‌گرداند زیرا در چنین محیطی، در بسیاری از موارد، این انتظار موضوعیت و فعلیت می‌یابد که ادراک عقلانی در قبال مصلحت‌سنجی حاکم، منزوی می‌شود و شرایطی رقم می‌خورد که، بعضاً وفاداری به "تکلیف‌گرایی" به معنای مصلحت‌ناشناسی و البته تمکین به مصلحت‌گرایی به هزینه ترک "تکلیف دینی و ملی" فیصله می‌یابد. در چنین موقعیتی اگر به قبح نهادی شدن این دومی اعتراض و حساسیتی مبنی بر نفی آن ابراز شود، انزوای تدریجی فرد تکلیف‌مدار، حتی از ناحیه دوستان در قدرت و مدعی ارزش‌ها، قطعی است و خدای مهربانم تو همواره ناظر بوده‌ای که بر همین قاعده عرفی‌شده، این بنده تو در وفاداری به تکلیف با چه نامهربانی‌ها، اتهامات، تحقیرهای ناشی از ادبار بعد از اقبال و در اقلیت‌ماندن در اموری که ساری‌شدنش به آراء اکثریتی از جمع نیازمند بوده است مواجه بوده‌ام اما هیچگاه نمی‌توان از یاد برد که پشتیبانی‌های تو، نه تنها موجب شد که در سراب تمکین به مصلحت، سر از ناکجاآباد تملق و چاپلوسی و ذبح ارزش‌های مورد وفاق و از جمله ارزش‌های مندرج در قانون اساسی در نیاورم که همان‌ها، مسبب غوطه‌وری در زلال تکالیف ملی و دینی‌ام شد و تا کنون هم با رضایتی کامل که ضمیرم را انباشته کرده، بر پایم داشته است.

خداوندا!

تو می‌دانی که در صورت مشارکت در شرکت سهامی قدرت و توزیع آن، می‌توانستم به موقعیتی و وزارتی و رده‌هایی از این مناصب برسم و حتی بعدها با تمسک و نشستن بر پال همین موقعیت‌های توزیعی، ورود در پست‌های کلیدی‌تری را که مستلزم همسویی بیشتری بود تجربه کنم اما من ترجیح دادم عمر کوتاه عقاب ذهنم را با عمر طولانی زاغ روزگاران، به معامله ننشینم؛ و تو واقفی که در این ارتباط تا چه اندازه از برخورداری‌ام از الطاف خفیه و ظاهریهات ممنون هستم به‌نحوی که علی‌رغم اسارت در وادی نفسانیاتی که انسان‌ها کم و بیش در معرض آن هستند، به هیچ وجه از شیوه سلوک سیاسی‌ام، احساس غبن و پشیمانی نمی‌کنم.

خدای من!

تو به من فرصت دادی تا دوسوم از عمر کنونی‌ام را در مسیری که آن را حقیقت می‌یافتم و می‌یابم به‌گونه‌ای فعال بگذرانم و نیم قرن از این سالیان طولانی را که به معلمی گذشت، در خدمت تربیت فرزندان این آب و خاک باشم. دانشجوستانی که هر قدر به زمان‌های اخیر نزدیک‌تر می‌شوم آن‌ها را متفاوت‌تر، نخبه‌تر و تحول‌خواه‌تر می‌یابم. از بابت این نعمت، پیشانی سپاس بر درگاهت می‌سایم. همچنین شکر مضاعفی را تقدیم می‌کنم که شرایط را به‌گونه‌ای برایم رقم زد که ثلثی از این دوران پرافتخار معلمی از مدرسه تا دانشگاه را در پست‌های سیاسی، اعم از اجرا در دولت و

تفتین در مجلس حضور داشته باشم و آرمان‌هایم برای بسط عدالت و ریشه‌کنی فقر و از طریق آن احیای شخصیت انسان را در کنار منویات مشفقانه‌ام برای برپایی نظامی سیاسی از اسلام که در آن، انسان صرف‌نظر از نوع و چگونگی اندیشه‌هایش عزیز، و اسلامی را که از طریق رحمانیت ذاتی خویش فاتح قلوب انسان‌ها و تسخیرکننده ارواح پاکشان باشد، به تجربه عملی بنشینم. خداوند تو به من این امکان را دادی که مباحث علمی در حیطه تخصصی‌ام را عملاً در خدمت رفع گرفتاری‌ها و کاهش مصائب و افزایش توفیقات نسل‌هایی به کار بگیرم که به تدریج از حظ کمتری از تجربه انقلاب اسلامی و ارزش‌های حامل آن برخوردار گردیده‌اند. توفیق فرصت ایفای این مسئولیت که در حقیقت پاسداری و انتقال ارزش‌های انقلاب اسلامی به زندگی و لایه‌های فکری نسل‌های بعدی آن است، کاری بزرگ و رسالتی سترگ بود که بر دوش امثال این حقیر گذاشتی و من از بابت این همه لطف و بخششی که به آن مفتخرم کردی، در لحظه‌لحظه عمرم قدردان عنایت هستم و ان شاء الله خواهم ماند.

ای قادر و ای قدیم و ای مفتاح گره‌ها و ای راه‌گشای رموز و پیچیدگی‌ها!

چگونه می‌توانم شکر تو را به جا بیاورم که با اینکه صعوبت راه و میزان حصول هدف در جامعه‌ای عمدتاً نتیجه‌گرا را از طریق "تکلیف‌گرایی" - که من دنبال می‌کردم - می‌دانستی و واقف بودی که خستگی از ناملایمات و تجربه شکست‌های ظاهری پی‌درپی و کمرشکن و طولانی‌مدت، در عمده امور سیاسی-اقتصادی و درک نه‌چندان درست هدف‌گرایان از واقعیت‌های پیچیده اجتماعی، می‌تواند این حقیر را به یاس و دل‌سردی و ناامیدی بکشاند، با این وجود امورم را به‌گونه‌ای مدیریت کردی که به تدریج خودم، به صعوبت راه و طبیعی بودن غربت در این مسیر واقف گردم و در عین حال به واسطه پیامدهای "تکلیف" مداری، سر از یاس و دل‌تنگی و تغییر روش و لغزیدن در هزاران دامی که با جاذبه آراستگی، بر سر راهم خوندنمایی می‌کرد در نیاورم و اینک من، ایستاده بر آستانه سال‌های پایانی این عمر دیرپای، اگر از آرامش عمیق و گسترده‌ای به‌واسطه تکلیف‌گرایی منتعم هستم تمامی این ادراک و احساس عقلانی را از ناحیه حضرتت می‌یابم و به توفیقاتی که به‌واسطه تکلیف‌گرایی نصیب کرده‌ای می‌بالم.

خدای خوب من!

تو هم "تکلیف‌گرایی" را و هم توان ادراک حصول به نتیجه آن را، آن هم نه در پایان کار که در لحظه به لحظه عمل به تکلیف‌گرایی آموزش دادی و چه حظی از این بالاتر؟

خدای مهربانم! من با همه وجود درک کرده‌ام که می‌توانم از طریق تکلیف‌گرایی همواره در توفیقات ارزانی‌شده از ناحیه تو شناور باشم و در عین حال هم‌زمان با مواردی که به زعم دیگران تکلیف‌مداری‌ام در آن‌ها، با شکست مواجه بوده است، خود را بر بلندای سکوی پیروزی ببینم. زیرا به آنچه که به آن ماموریت داشته‌ام باتمامی صداقت پرداخته‌ام و رسیدن به نتیجه هرچند مهم اما برایم نقشی اصلی نداشته است. خدا یا شکر.

ای معبود واقف به تمامی آشکار و نهان!

اکنون که در شصت و هشت سالگی عمری که ارزانی تو به این بنده ناچیز است می‌باشم و ایام تجربه مکرر و عبرت‌آموز ظاهراً شکست پرسروصدای اخیرم در کسب مجوز برای صرفاً عرضه‌شدن به آراء عمومی - نه لزوماً رئیس‌جمهور شدن - رای‌دهندگان ملتی بزرگ را در سیزدهمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، آن هم بعد از تکرار بی‌اعتنایی شورای محترم نگهبان به حضورم در انتخابات سال‌های 1392 و 1396 می‌گذرانم، تو می‌دانی که ذره‌ای از آنچه در این مسیر بر من رفته است پشیمان نیستم زیرا با ادای تکلیفم در اعلام آمادگی برای کاهش مشکلات عمومی در عرصه‌های گوناگون و به‌خصوص غوامض اقتصادی ساخته و پرداخته شده از طریق سیاست‌های فقرزای اتخاذ شده مقامات و نهادهای جمهوری اسلامی و همچنین اصرار آگاهانه‌ام بر تکرار ثبت‌نام برای فراهم‌آمدن تدریجی مطالبات اجتماعی مبنی بر پاسخگوشدن شورای نگهبان در این خصوص در صورت عدم احراز مجدد، احساس رضایت و توفیق کامل می‌نمایم و شکست را به تحقیق متوجه نهادی می‌دانم که قادر نبوده است ظرف سه دوره انتخابات ریاست جمهوری و طی هشت سال، صلاحیت یک استاد تمام اقتصاد در دانشگاه تهران و معاون وزیر و نماینده سه دوره مجلس شورای اسلامی را - با

کارنامه‌ای به‌زعم آگاهان بر روندهای سیاسی، شهره به منحصربودن از حیث کارآمدی و فراوانی، درحالی‌که مقر به بی-صلاحیتی او هم نمی‌باشد- احرار نماید و یا حداقل کوچک‌ترین پاسخی در قبال نامه مفصل حقوقی وی که تا 8 سال از تقدیم حداقل دو مرتبه از نسخ فیزیکی آن، به هر یک از اعضای وقت شورای محترم نگهبان می‌گذرد، ارائه نماید.

ای بهترین داوران!

هرچند نهاد ذی‌ربط این ناتوانی خود در احرار صلاحیت داوطلبان را در هاله‌ای از تقدس و دین و سکوت و در نتیجه بی‌احترامی و توهین در حق خدمتگزاران عمدتاً مجاهدت‌نموده در مسیر تعالی کشور به پیش می‌برد اما برای من ذره‌ای تردید باقی نگذاشته است که در انجام وظیفه‌ای که نسبت به آماده‌سازی برای نوع آینده و زندگی و امیدهای نسل‌هایی از یک ملت، از طریق صیانت از حق تعیین سرنوشت آنان توسط خودشان بر عهده داشته است، باز هم شکست بزرگی را تجربه کرده است؛ زیرا اعمال اصل نظارت استصوابی را که من آن را نظارت منطبق با قانون می‌فهمیدم و می‌فهمم و در جلسه دویست‌وشصت‌ویکم مورخ 14 آبان 1381 مجلس ششم شورای اسلامی نیز بنابر همین فهم منتسب به امام خمینی که حتی ولایت فقیه را هم ولایت قانون خوانده بودند، از آن دفاع کرده بودم و همچنان مدافع اعمال آن هستم، دانم‌دار فهمی از انتخابات نموده است که در آن فهم مردم در طول تبعیت از فهم انتخاباتی اکثریتی از اعضای دوازده- نفره شورای نگهبان و البته بعد از آن قرار می‌گیرد و به‌شدت شبهه رعیت و فاقد رای بودن مردم در نظام اسلامی و اصل تلقی‌شدن نظر والی و تشریفاتی‌بودن مردمسالاری و حق‌الناس تلقی‌شدن رای مردم مشروط به انتخاب آنان از بین منتخبات اکثریت شورای نگهبان را تقویت می‌نماید. این بینش حقوقی و فقهی، انتخابات را در جمهوری اسلامی، تبدیل به انتخاباتی دومرحله‌ای کرده است. انتخاباتی که در آن مقدماتاً، اعضای محترم شورای نگهبان کسانی را نه براساس ضابطه‌های قابل تشخیص بین الاذهانی و کمی شده، بلکه بر مبنای رای اکثریتی از خویش انتخاب می‌کنند و سپس ملت به‌لحاظ شرعی مکلف می‌شود که از بین منتخبات آنان، انتخاب دیگری را انجام دهد و البته بعضاً و به شیوه‌های گوناگون، به آنان تذکر هم داده می‌شود که اگر در انتخاب از بین منتخبات شورای نگهبان -ولو افراد انتخاب‌شده را نپسندند- شرکت نکنند احتمالاً در معرض بی‌دینی و اقدام به کار خلاف شرع قرار گرفته و باید جواب خروج از دین را هم به خدا و پیامبر خدا بدهند. یعنی در دار دنیا بعضاً باید آثار و پیامدهای عدم امکان انتخاب فرد مقبول دارای شرایط قانونی خویش را تجربه نمایند و برای دار آخرت هم حداقل از بیم عذاب الهی در امان نباشند. این تصلب در نظر و عمل را چگونه می‌توان رعایت حق الهی غیر قابل سلب مردم در حاکمیت داشتن بر سرنوشت اجتماعی خویش و مردمسالاری دینی خواند و به توفیق در پردازش آن افتخار نمود؟!

عامل‌نبودن شورای محترم نگهبان به نظارت استصوابی و تبدیل نظارت استصوابی معطوف به قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی به انتخاب استصلاحي معطوف به آرای مخفی اعضای شورا، از آن حیث خلاف قانون و مایه سرافکنندگی ملتی بزرگ و آزاده و شکست مردمسالاری دینی است که خلاف بدیهیات عقلی است و آبرویی برای قائلین به اسلام، در جهانی که بر بال علم و به تبع خشیت الهی معطوف به علم و فهم عالمان پیش می‌تازد باقی نمی‌گذارد. اقدام شورای محترم نگهبان در عدم اجرای قانون " لزوم رسیدگی دقیق به شکایات داوطلبان ردصلاحیت‌شده در انتخابات مختلف مصوب 20 مهرماه 1378 مجلس شورای اسلامی و نهایی‌شده در جلسه 22 آبان ماه 1378 مجمع تشخیص مصلحت نظام " و اعلام نکردن ادله عدم صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از طریق تمسک به تفسیری از قانون اساسی که در آن با جای‌گزینی عبارت "احراز صلاحیت" به جای "رد صلاحیت" و بیان اینکه ما کسی را رد صلاحیت نکرده ایم که قانون فوق‌الاشاره، مستند لزوم پاسخگویی شورا باشد، عملاً دورزدن اجرای قانون تلقی شده و مایه عبرت روزگاران از نحوه مواجهه نهاد برخوردار از حق نظارت بر انتخابات بر نحوه اجرای قوانین مربوط به انتخابات هست و خواهد بود، نه ملنترم بودن متواضعانه امثال حقیر به قاعده‌ای که حق تفسیر اصول قانون اساسی را به شورای محترم نگهبان می‌دهد تا با فهمی از متن که در ذهنیت واضعان قانون اساسی -و نه منطبق با ذهنیات و احتمالاً امیال و خواسته‌های امروزین مفسرین از قانون- بوده است مطمئن باشم که ذره‌ای از حقوق الهی هیچ فردی و از جمله خودم، توسط هیچ اراده و نهادی پایمال تعصب و تحجر از یک طرف و دستخوش رهایی و تجدد از طرف دیگر نمی‌شود. چنین است که در منتجه

برآمده از پس این سازوکار، آن که پیروز است فرد قانونمدار دارای شرایط قانونی عامل به "تکلیف" و آن که شکست خورده تلقی می‌شود نهادی است که با هیچ روشی نمی‌تواند در جامعه صاحبان عقول متوسط حتی طرفدار خویش هم، بین منتخبان احراز صلاحیت شده‌اش در مقایسه با درک‌دگان احراز صلاحیت نکرده‌اش، نوعی سازگاری ولو ظاهری برقرار و از اقدامات نظارتی خویش دفاع نماید.

اما ای خدای صبور و حکیم!

تو می‌دانی که به‌رغم این پیروزی بدون شک و شبهه در ادای تکلیف ملی و دینی، در این ایام قلبم به شدت فشرده و ذهنم به‌تمامی مغشوش است؛ و این مهم نه از آن است که باز هم در دوندل بین تکلیف‌گرایی و مصلحت‌گرایی دچار شکست ظاهری و مشمول بی‌اعتنایی شده‌ام، بلکه از آن حیث است که لیست احراز صلاحیت‌شدگان از ناحیه کثیری از آحاد ملت با واکنش سلبی مواجه و تهدیدات حیثیتی بیشتری را از طریق ریزش وسیع سرمایه اجتماعی در انتظار نظام سیاسی‌ای قرار داده است که وظیفه تحقق ارزش‌های انقلاب اسلامی و در راس آن‌ها تکریم انسان را بر عهده داشته و دارد ولی لزوماً اینگونه عمل نمی‌کند و حتی تفاوتی بین عیب‌جویی دین‌سنیزان و دل‌سوزی دین‌باوران در نقادی نحوه پردازش تکالیفش قائل نمی‌شود، که هر مقوله و مطلبی را جز آنچه خود به‌صورت محرمانه و غیرمحرمانه انجام می‌دهد و یا می‌گوید، از ناحیه هرکسی که ابراز شود توأم با شک و تردید و سوءظن و در مواردی خیانت به اسلام و مسلمین و از ناحیه دشمنان ایران می‌یابد و در خوش‌بینانه‌ترین شرایط آن را از موضع نگاه فقیه بر سفیه از سر می‌گذراند. این بنده حقیر تو از آن حیث بی‌قرار است که سازوکارهای عقب‌افتاده مسکوت و محرمانه، در رقم زده شدن سرنوشت یک ملت، مجاهدت‌های پیشرفته به بلوغ رسیده و عیان جوانان غیور و فرهیخته عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی ایران اسلامی را در انتظار جهانیان به چالش کشیده است.

خدایا تو گواهی که برای آینده فرزندان این آب و خاک متمایز به دین و عدالت و برخوردار از سابقه تمدنی افتخارآفرین و بهره‌مند از ملتی باهوش و عامل در دفاع از ارزش‌های انسانی، اما موقتاً مبتلاشده نسبی به نوعی انقطاع از گذشته و تاریخ خود، احساس خطر می‌کنم و این امری نیست که بتوان در قبال عوامل موجب‌ه‌اش سکوت کرد و عنان امور را، در فضای نابخردی و محروم از حضور ارزش‌های مربوط به حقوق انسان‌ها رها نمود.

*

اکنون که پرنده ذهنم به فضای دهه‌ها تلاش و مجاهدت و دغدغه و نگرانی و بیم و امید در خصوص "انقلاب اسلامی" و کارکردهای "جمهوری اسلامی" به عنوان نهاد سیاسی متولی تحقق اهداف آن پرواز می‌کند و به بعضی از مواردی که خود را به آن می‌نمایانند پیوند می‌خورد و در محیط آن‌ها، این کمترین بنده تو، فرجام تکلیف‌مداری‌ام را محاسبه و در معرض ارزیابی قرار می‌دهم واقعیت این است که احساس بسیار خوبی از این سیر ذهنی کسب می‌کنم و تکلیف‌مداری را به‌مراتب راضی‌کننده‌تر از شرایطی می‌یابم که در صورت کنارگذاشتن آن، می‌توانست در قالب مناصبی عالی به سرانجام آید؛ مناصبی که به دلیل تکلیف‌مداری حائز آن‌ها نشده و هم اینک هم فاقد آن‌ها هستم.

آری سال‌هایی را مرور می‌کنم که بعد از رای‌نیابردن در انتخابات مجلس هشتم شورای اسلامی در خرداد 1387 به صورت تمام وقت به دانشگاه تهران برگشتم و در دانشکده اقتصاد به آموزش و پژوهش پرداختم و این در حالی بود که به‌طور اجتناب‌ناپذیر مسائل حکومت و جامعه دینی و چگونگی‌های حکمرانی را هم رصد می‌کردم.

در دانشکده اقتصاد به‌سختی و با کندی، تاسیس دوره‌های دوگانه اقتصاد اسلامی و همچنین بانکداری اسلامی را به سامان بردیم و مبادرت به پذیرش دانشجوی در مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد نمودیم. در برنامه‌های درسی تجدیدنظر کردیم و آموزش اقتصاد و مالیه اسلامی را رونق بخشیدیم. طی یک دهه و قبل از آنکه اقتصاددانان جریان اصلی یعنی طرفداران اقتصاد نئوکلاسیک متوجه عمق و ژرفای کار شوند صدها دانشجو از این دوره‌ها و مقاطع فارغ التحصیل شدند تا زمانی رسید که همکاران و مقامات مخالف تدریس و پژوهش در این معارف، درصدد مقابله با رشد این حرکت برآمدند و با پشتیبانی و یا حداقل سکوت مقامات دیگر و بالاتر، مقدمتاً آهنگ پذیرش دانشجوی را کند و هم‌زمان استخدام عضو هیئت علمی در این رشته‌ها را سد نمودند و طی چند سال سرانجام موفق شدند با سرکوب آموزش در این موارد، به استیلاي آموزش اقتصاد سرمایه‌داری، نوعی هژمون فراتر از هر زمان دیگری، ببخشند و اساتید و دانشجویان و

آموزه‌های دینی در اقتصاد و مالیه اسلامی را در موضع دفاعی قرار دهند به‌گونه‌ای که به طور مداوم، نه از قابلیت‌ها و ضرورت‌های وجودی خویش، که از چرایی هم‌راستا و هم‌سوی بودن معارف موضوع آموزش خود، با قالب‌های شکل‌گرفته اقتصاد سرمایه‌داری که در بستری از لیبرالیسم حیات یافته بود دفاع و سخن بگویند. آن هم برای کسانی که سنوآل-هایشان را نه برای رسیدن به حقایق عالمانه از ناحیه تلاش توأمان علم و دین، که صرفاً برای نفی معارف جدید مطرح می‌کردند و لذا کسی از آنان هم بعضاً، از مباحث و مقولات و استدلال‌ها، مبنی بر لزوم آزادی اندیشیدن در دنیای علم و فضای دانشگاه، راضی نمی‌شد چراکه هدف، دانستن حقیقت نبود که پوشاندن و کتمان هر آن چیزی بود و است که مورد تایید آموزه‌های اقتصاد نئوکلاسیک نیست.

خدای علیم!

تو خوب می‌دانی که ما را از پرداختن به این مباحث، غرضی جز ترسیم سبک زندگی اقتصادی مسلمین و توسعه دانش اقتصادی محیط آنان، در عین احترام و التزام به ضرورت آموزش سایر نسل‌های فکری در دانش اقتصاد نبود و نیست اما رنج بزرگی که هیچ موقع رهایمان نمی‌کرد و نمی‌کند آن است که در فضای حذفی به‌وجود آمده درباره آموزش دروس متعدد و متنوع اقتصاد و مالیه اسلامی، استمداد از بالاترین مقامات حکومت مبنی بر صرفاً حمایت از اندیشیدن به اقتصاد و مالیه اسلامی، آن هم در نظامی سیاسی که مدعی اسلام بوده و می‌گوید که هست، نه‌تنها ذره‌ای مورد عنایت منطبق بر قوانین و مقررات جاری، قرار نگرفت که ما به‌عنوان عاملان به آن‌ها، هرگز دیده و شنیده نشدیم و در مسیری که در پیش گرفته بودیم به‌نحوی اجتناب‌ناپذیر، خفتی فرسایشی را با جان و دل پذیرا شدیم و بر خود تحمیل نمودیم. خفتی که علل موجبه و مبقیه آن، پاسداری خودخواسته، از مبانی اقتصادی و ترویج ادبیات اقتصادی رژیم سیاسی حاکم بود؛ یعنی ما با همه وجود، به‌منظور حمایت اندیشه‌ای از منویات اقتصادی نظام سیاسی حاکم، در خط مقدم مبارزه با لیبرالیسم اقتصادی و "اقتصاد"ی مبتنی بر "ربا" مجاهدت می‌کردیم و در مواجهه با کثرت و انبوه مخالفان این رویه، از آبرو و حیثیت علمی خود مایه می‌گذاشتیم و از متهم شدن به بی و یا کم‌دانشی در اقتصاد متعارف و رسمی و بی‌اعتنایی دست‌اندرکاران اعم از مدیران و دانشجویانی که در معرض آماج حملات عاملان و مروجان اقتصاد نئوکلاسیک به فعالان در عرصه اقتصاد و بانکداری اسلامی بودند، پرهیزی نداشتیم و در عین حال مقامات حکومتی برخلاف شعارهایشان، نه‌تنها به این مبارزه سخت، بی‌امان و نابرابر، حتی به گاه استمداد واقعی نمی‌نهادند که اصولاً ما را در خط مقدم نمی‌دیدند و اعتنایی به کوشش‌های عالمانه‌ای که مبانی و میدانی تئوریک حکومت دینی در اقتصاد را سامان می‌بخشید نمی‌کردند و نمی‌کنند. خدایا آن‌ها عملاً کاری کردند که ما از مصادیق بارز این بیت حافظ بودیم که:

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت

البته ای حکیم! تو می‌دانی که ما صرفاً برای تحقق عالمانه تکالیف ملی و دینی خودمان و نه هیچ نهاد و فرد دیگری، این فعالیت‌ها را انجام می‌دادیم و منتظر عنایت کسانی نبودیم اما به هر حال در جامعه ما، حکایت تلاش‌های علمی در علوم اجتماعی و رفتاری، این‌چنین ملال‌آور و یک‌طرفه بوده است.

خدای رؤف، فقط تو می‌دانی که وقتی در پرداختن به مباحث اسلامی در اقتصاد، چنین شرایطی برای این حقیر که به-اصطلاح سال‌های طولانی در جامعه فعال و شناخته شده بودم برقرار بوده است، بر آن عزیزانی که اصولاً این ویژگی را هم نداشتند چه‌ها که نرفته است!

ای خدای صبور! تو می‌دانی که در آن سال‌های برگشتن به دانشکده که با کوله‌باری از تجربه انباشته‌شده دوازده‌ساله در مجلس شورای اسلامی توأم بود، درحالی‌که قاعداً و براساس رویه معمول انتخاب مسئولان، عرف و میسور بود تا سطوح کاری وزارتخانه‌ای را اداره و منویات ارتقا و افزایش کارآمدی حکومت را در شرایطی مهیاتر و کارآمدتر به پیش ببرم، در نهایت بی‌اعتنایی و بی‌توجهی مقامات به لزوم تخصیص بهینه منابع، به کار در کنج یک گروه آموزشی در دانشکده‌ای از یک دانشگاه اشتغال یافتم تا با موانعی که کمترین آن مبارزه با سیطره لیبرالیسم اقتصادی و جنگیدن با هژمونی ربا در مناسبات مالی و پولی و آموزشی بود مبارزه کنم درحالی‌که برای این مهم باید در مناشی برنامه‌ریزی و مراکز تصمیم‌گیری حضور داشت و اصلاحات را از مناشی تولید مشکل در سراسر کشور ساری و جاری نمود. اما وضعیت عمومی در تصمیم‌گیری‌های مدیران کشور، دقیقاً به‌مثابه همان دمیدن در شیپور از جای دیگرش بود. و من ای خدای بزرگ، چه می‌توانستم بکنم الا اینکه برای متهم‌نشدن به فرصت‌طلبی و موقعیت‌خواهی و برای حرمت‌گزاری به

نظام سیاسی سکوت نمایم و برای بقای آزمایشگاهی و جلوگیری از فنای آنچه با همه وجود، در اقتصاد و مالیه اسلامی ساخته بودیم - درحالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتیم- بخشی از عمر این دوران را صرف ایجاد و بخشی دیگر از آن را مصروف تقلا با چنگ و دندان برای حفظ آن‌ها نمایم؛ و صادقانه اعتراف می‌کنم که اگر تا کنون تمام آثار آن ساخته‌ها از کف نرفته است نه به‌خاطر توجه و حمایت مقامات حکومتی، که به‌خاطر زمانمند بودن دوران به تحلیل رفتن اینگونه فعالیت‌های آموزشی است. خدای کریم عیب‌پوش! تو می‌دانی که هم‌اکنون هم که این وقایع شرم‌آور در حاکمیتی مدعی دین را به‌خاطر می‌آورم قلبم را غمی جانکاه می‌فشارد اما صرفاً به این دل‌خوشم که به تکلیفی که داشته‌ام عامل بوده‌ام؛ درحالی که اصولاً مقامات حکومتی آن‌قدر در انواع مسائل فرعی خودساخته دیگر، خود را و کشور را مستغرق کرده‌اند که گویی برایشان فرصت آن نیست تا اصولاً بخواهند که بدانند مسئله‌های یک نظام سیاسی قامت-برافراشته "تحت نام دین" کدام‌هاست؟ اهمیت و ضرورت و لزوم پرداختن به مباحث تنوریک مرتبط با اهداف و کارکردهای آن چیست؟ و در لایه‌های زیرینی از این سنخ، چه می‌گذرد. به قول سعدی علیه‌الرحمه در باب اول بوستان

به بانگ دهل خواجه بیدار گشت
چه داند شب پاسبان چون گذشت!

به‌راستی که ای یار همیشگی!

گذر این سال‌ها در دانشگاه خیلی سخت و همراه با مرارت بسیار بود. زیرا امثال من که معتقد به آرمان‌های والای انقلاب اسلامی هستیم و به "امکان" اقتصاد اسلامی باور داریم و در عین حال برآن هستیم که اقتصاد نئوکلاسیک به شیوه‌ای که برنامه‌های آموزشی دانشکده‌های اقتصاد را تشکیل می‌دهد نمی‌تواند متناسب با شرایط ایران و در نتیجه کافی باشد، می‌باید سه اقدام سخت و تقریباً غیرممکن را با هم انجام می‌دادیم. هم باید اقتصاد جریان اصلی را به‌خوبی می‌دانستیم و در جریان آخرین دستاوردهای علمی‌اش می‌بودیم و هم باید اقتصاد اسلامی را مورد پژوهش قرار می‌دادیم تا بتوانیم به-تدریج ماهیت و چگونگی‌هایش را استنباط و سپس ترویج نماییم و هم باید با کسانی از اساتید محترم دانش اقتصاد، که اقتصاد را چیزی جز آنچه در غرب رایج است نمی‌دانستند و اقتصاد دینی را یا قبول نداشتند و یا حداکثر از بایسته‌های مشغولیات ذهنی طلاب علوم دینی در حوزه‌های علمیه می‌دانستند، مواجهه داده می‌شدیم و مباحثه و در بیشتر مواقع و موارد مجادله می‌کردیم؛ اما خدای من! تنها تو آگاهی که سختی کار برای امثال این حقیر، صرفاً در فعال‌بودن در این موارد سه‌گانه نبود بلکه من به‌واسطه حضورم در دولت و مجلس، در یک قرار نانوشته، باید پاسخ‌گوی مدیریت غلط اقتصادی کشور نیز که متأسفانه شرایط بدی را هم تجربه می‌کرد باشم. به عبارت دیگر اقتصاددانان جریان اصلی عمداً یا سهواً تمام مشکلات اقتصادی جمهوری اسلامی را به گردن اقتصاد اسلامی می‌انداختند. مقوله‌ای که نه‌تنها هیچ ربطی به واقعیات نداشت که خودش در گام‌های نخستین شمول پژوهش برای ادراک و فهمیده‌شدن بود و همچنان هست. وقتی هم که این بی‌انصافی ولو ناخواسته، در کنار تبیین ضرورت بهبود در توزیع درآمد و یا با مسامحه، لزوم عدالت‌ورزی در نظامی اجتماعی اقتصادی، که اقتصاداسلامی‌دانان عمدتاً به آن باور داشتند قرار می‌گرفت آنگاه امثال ما، آماج تیرهای اتهام طرفدار اقتصاد دولتی بودن و حتی سوسیالیست بودن هم قرار می‌گرفتیم و به طور قهری حرکت برایمان بسیار سخت و در مواردی مایوسانه می‌شد!

با این حال، خدایا! تو را شاکرم که ما را به حقیقت تکلیف‌گرایی مجهز کردی و مانع از سقوطمان به دامن ظاهرگرایی و یا افتادن در واهمه و خوف از این‌همه مشکلات چندوجهی شدی. به‌راستی که اگر عنایت تو نبود چه بسا ما برای حفظ پرستیژ علمی در قبال این امواج بی‌رحم و ویرانگری که، در سکوت حمایت نظام علمی و سیاسی، همه حیثیت حرفه‌ای و شغلی‌مان را نشانه گرفته بود خیلی زودتر از آنچه به حساب آید تسلیم می‌شدیم و عقب‌نشینی می‌کردیم؛ اما اکنون هرچند در معرض بی‌مهری و در غربتی عمیق قرار داریم اما با عنایات تو، چراغ این راه را همچنان روشن نگه داشته-ایم و به امید روزی هستیم که حقیقت‌گرایی بر تعصب‌گرایی غلبه کند و فرزندان ما و نسل‌های بعدی از اساتید اقتصاد، انوار فعلی نه چندان با فروغ این شجره طیبه را که با روغن تکلیف‌گرایی روشن مانده است، به تالو پرفروغ خورشید حقیقت متحول نمایند. باشد تا دیگر شاهد آن نباشیم که استاد و یا دانشجویی متأثر از سوگیری اساتید مخالف اقتصاد و بانک‌داری اسلامی، احساس تحقیر از جست‌وجوی دانشی با رویکرد متفاوت کند و یا جامعه دانشگاهی ما در توسعه علوم اجتماعی و رفتاری، از لزوم ملاحظه اجتناب‌ناپذیر خاستگاه طبیعی و مناشی ظهور آن‌ها، در غفلت و بی‌خبری بماند؛ اما در چهارده سال اخیر از زمانی که دوران سخت نمایندگی‌ام در مجلس شورای اسلامی به پایان رسید علاوه بر دانشگاه، در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی هم فعالیت‌هایی تنوریک و علمی را از سر تکلیف متعهد شدم و حتی تلاش

نمودم که شرایط تصدی و عاملیت به آن‌ها را فراهم آورم که تو بر تمامی انگیزه‌ها و اجزا و ظرافت آن‌ها آگاهی و وقوف داری.

خدایا! یکی از اولین اقدامات تکلیفی‌ام که کاملاً در دوران فراغت از مسئولیت نمایندگی مردم در مجلس و از سر شفقت و دلسوزی به اوضاع اقتصادی مردم عملیاتی شد نگارش نامه انذاردهام به رئیس وقت قوه قضائیه درخصوص مصائب معطوف به "تبدیل به قانون شدن لایحه هدفمندکردن یارانه‌ها" است که دولت نهم آن را تقدیم مجلس کرد و در مجلس هشتم شورای اسلامی در حال بررسی بود. در آن نامه، آن لایحه را جرم‌خیز خواندم و از ایشان درخواست کردم که از موضع ریاست بر دستگاهی که مسئولیت پیشگیری از وقوع جرم را بر عهده دارد از تصویب آن جلوگیری کند. نوشتن آن نامه همراه با فعالیت‌های دیگر در همین ارتباط را با اینکه هیچ مسئولیت رسمی نداشتم در شرایطی موضوعیت بخشیدم که تحقیقات تمامی نظام سیاسی و عموم اقتصاددانان و حتی سیستم‌های پشتیبانی‌کننده از ناحیه حوزه‌های علمیه، که در مواردی که نظام سیاسی بر آن است امری محقق شود وارد عمل می‌شوند، از افزایش قیمت حامل‌های انرژی، تحت نام هدفمندکردن یارانه‌ها دفاع می‌کردند لذا مخالفت با آن، که از جمله توصیه‌های موسسات بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول هم بود برای مخالفت‌کننده، به‌خصوص که اقتصاددان هم باشد هزینه حیثیتی زیادی داشت اما این حقیر به مدد درکی که تو، ای خدای خبیر و بصیر، نصیب کرده‌ای به‌تنهایی و از موضع تکلیف ایستادم و با هدفمندی یارانه‌ها که عنوانی جعلی و پوششی برای افزایش قیمت حامل‌های انرژی بود و به ناکجاآبادی ختم می‌شد که قیمت‌ها را افزایش و اشتغال را کاهش می‌داد؛ سرمایه‌گذاری را محدود، تولید را زمین‌گیر، شکاف طبقاتی را بیشتر، دولت را در تامل و پرداختن هزینه‌هایش مستاصل و بالاخره حرکت موربانه فساد را در ارکان زندگی اجتماعی زمینه‌سازی می‌کرد مخالفت کردم. درحالی‌که فقط تو می‌دانی که این قبیل اقدامات تکلیف‌گرایانه در مقابله با سیاست‌های اقتصادی مخرب علیه منویات قانون اساسی، و از جمله اقدامی که در زمان خودش و در جریان مخالفت با اختصاصی-سازی نسبی اموال عمومی، تحت عنوان "خصوصی‌سازی" موضوع لایحه سیاست‌های اصل 44 قانون اساسی در جلسه 354 مورخ یکشنبه 25 شهریور 1386 مجلس هفتم صورت دادم، از یک طرف تا چه میزان و با چه ابعادی برای من، در دولت و مجلس هزینه سیاسی و در دانشگاه هزینه حیثیتی داشته است و از طرف دیگر آثار بی‌اعتنایی و نشنیدن هشدارهای مطروحه تا چه اندازه و تا چند نسل، در مقیاس جمعیت چندده‌میلیونی کشور، منشاء و مسبب فساد و توزیع نامناسب درآمد و سقوط سرمایه اجتماعی ایرانیان گردیده است.

به یاد می‌آورم که در بخشی از نامه به رئیس قوه قضائیه در خصوص جرم‌خیز بودن لایحه هدفمندی یارانه‌ها نوشته بودم:

"اینجانب از هم‌اکنون صحنه‌های محاکمه انسان‌های شریف بسیاری را می‌بینم که متأثر از اجرای این قانون گرفتار پی‌آمدهای رکود، تورم، بی‌کاری، ازهم‌پاشیدگی خانوادها، عدم امکان و فرصت رسیدگی به تربیت فرزندان، سوء رفتارهای فردی و اجتماعی و... گردیده و بعضاً در هینت "مجرمان" تن به قضاوت‌هایی داده‌اند که بر آن است آنان را تأدیب و از وقوع جرم‌های بعدی پیشگیری نماید و قضاوت محترمی را می‌بینیم که هرچند در محضر دادگاه، مجرمان متأثر از آثار منحوس تورم و بی‌کاری و فقر را محاکمه می‌نمایند لیکن در باطن، قضاوت خویش را ناظر بر محاکمه تصمیم‌گیرندگان اجرایی و تقنینی قانون "هدفمند کردن یارانه‌ها" می‌یابند که امروز در فضای یک دست دولت و مجلس به پشتوانه سکوت بسیار معنی‌دار رسانه ملی توأم با خودسانسوری اقتصاددانان در بررسی و نقد آن، با تلقی "جراحی" بزرگ به پیش می‌تازند. اما افسوس که حکم دادگاه در تعیین مصادیق مقصر، انعطاف‌پذیر نمی‌باشد و بر همین اساس از حضرت‌عالی برای جلوگیری از وقوع چنین خطری که حتی احتمال کم تحقق آن هم می‌تواند با عنایت به قلمرو نفوذ آن و به‌خصوص شرایط "سرمایه اجتماعی" کشور که شرط لازم تحقق ظفرمند چنین اقداماتی است آسیب‌رسان و خطیر باشد استمداد می‌طلبم و امیدوارم با تحقق پیشگیری اینچنینی، دفاع نظاممند قوه قضائیه از حقوق فردی و اجتماعی، هر نوع تضعیف و رخوت در ارکان نظام سیاسی را از موضوعیت تهی نماید."

خدای مهربانم!

با اینکه با نصرت و همراهی همیشگی تو، ادای تکالیفی از این قبیل را در موضوعاتی متنوع و در فرصت‌های مقتضی، عملیاتی کردم اما این انذارها به جایی نرسید و گوش شنوایی برای شنیدن نیافت و یا لااقل اقدام بازدارنده

موثری را برای سال‌ها، یعنی تا زمانی که آثار مخرب سیاست‌های اقتصادی موضوع نقد، بر ملا شدند بر نیانگینند و لذا بر اقتصاد و مردم ایران مصائبی رفت که می‌توانست نرود.

یک نمونه دیگر از این موارد که اکنون آن را به‌خاطر می‌آورم و در ذهنم مرور می‌کنم مربوط به سخنی است که با اغتنام فرصتی که فراهم شده بود، در جمع اساتید دانشگاه‌های کشور و در حضور آیت الله خامنه‌ای در حسینیه امام خمینی، مطرح نمودم و خطاب به ایشان گفتم:

"فرصت را مغتنم می‌شمرم و به انگیزه تعمیق مبانی نظام ولایی که به حاکمیت آن مفتخریم نکته‌ای را معروض می‌دارم. بررسی روند تغییرات کارکردهای سی‌ساله نظام اقتصادی ایران، نشان‌دهنده آن است که ما از نظام اقتصادی قانون اساسی دور شده‌ایم و درحالی‌که حرکت در مجاری نظام اقتصادی سرمایه‌داری را سرعت داده‌ایم در عین حال قواعد و سنن حاکم بر مراحل گذار آن را هم رعایت نکرده‌ایم لذا در دالان‌های نامتناسب شبه‌نظام جای‌گزینی که ابعاد سیاسی و فرهنگی آن را به‌شدت و به‌حق مذمت می‌کنیم، اتخاذ تصمیمات و تدوین قوانین و اجرای سازوکارهایی را باور کرده‌ایم که منطقاً نمی‌توانند از سازگاری درونی بهره‌مند و با منویات نظام سیاسی ما هماهنگ باشند. شاهد این ادعا آن است که ما در حال حاضر به‌لحاظ نظری، عمدتاً به شباهت در نوع راهکارها و سیاست‌ها و تجویزهایی رسیده‌ایم که اقتصادهای مسلط، بر آن‌ها مشق و به دیگران توصیه می‌کنند اما چون این یافته‌ها، هم به زعم بسیاری از اقتصاددانان و روش-شناسان دچار کاستی‌های عمده است و هم عمدتاً، قرباتی با ساختار و واقعیات و مسایل اقتصاد ایران ندارند در عمل ما را با انبوهی از اقدامات ناسازگار مواجه کرده‌اند.

تامل‌کردنی است که ما نرخ تعرفه‌ها را کم می‌کنیم اما با انبوه واردات مواجه می‌شویم و تولید داخلی را در معرض آسیب قرار می‌دهیم. تقویت بخش خصوصی را دنبال می‌کنیم اما سر از حراج سرمایه‌های ملی و ظهور انحصارات شبه‌دولتی درمی‌آوریم. بر کوچک‌سازی دولت و اقتصاد او تاکید می‌کنیم اما سر از افزایش همواره رو به ازدیاد هزینه‌های دولتی درمی‌آوریم که از آخرین آن‌ها، تحمیل حداقل 48000 میلیارد تومان بر هزینه‌های دولت برای پشتیبانی از سیاست جمعیتی نامصوبی است. افزایش قیمت حامل‌های انرژی را تحت عنوان هدفمندی یارانه‌ها دنبال می‌کنیم، اما هزینه تولید را برای تولیدکننده و هزینه زندگی را برای مردم و مخارج خدمات دولتی را به‌نحو اجتناب‌ناپذیری افزایش می‌دهیم. ما کاهش قدرت خرید جامعه و سقوط طبقه متوسط و رکود تولید و توسعه انحرافات را از پیامدهای این امر خطیر می‌دانیم. اقتصاد ناسازگاری‌ها به‌سهولت رکود اقتصادی را با رونق بانکداری و شبکه‌های شبه‌بانکی مشغول به تجارت پول، در خود تعبیه می‌کند و پایه‌پای قانون بانکداری بدون ربا، که در آن "قرض" پول بجز در قرض‌الحسنه بلاموضوع است رسماً از "بدهی" چند ده هزار میلیارد تومانی بدهکاران، روایت و به‌جای پاسخ‌گویی به چرایی ایجاد بدهی، که مانع الجمع با اقتصاد بدون رباست عملاً با ایجاد کسادی در ایفای تکالیف، از ناسازگاری ناشی از حرکت در مجاری نظام‌های مبتنی بر بهره که مولد بدهی هستند دفاع می‌نماید. به‌راستی نظامی که می‌تواند به سپرده‌های مردم سود روزشمار بدهد نیاستی هم بتواند سهم خود را در کاهش نرخ بی‌کاری و نشاط صاحبان کسب‌وکار که شرکای اصطلاحی او هستند و افزایش تولید در کارنامه خویش منعکس نماید.

نظام اقتصادی سرمایه‌داری نه‌تنها اهداف عملیات بانکی بدون ربا را در قالب‌های انعطاف‌ناپذیر خود استحاله کرد، که رونق کلاس‌های اقتصاد اسلامی را هم تحت الشعاع خود قرار داد. همین نظام با پشتیبانی نظام‌های آموزشی و انفعال عمده مدیران و تصمیم‌گیرندگان، به‌تدریج انزوای نظام اقتصادی قانون اساسی را تمهید شرایط نمود و از پس بیش از دو دهه تلاش مستمر و همه‌جانبه، آن را به نتیجه رساند. آری، نظامی منزوی شد که متضمن تأمین نیازهای اساسی، تأمین سرمایه جهت اشتغال برای فاقدین آن، عاری از ربا و معاملات باطل و حرام، نافی سلطه اقتصادی بیگانه، دارای بخش-های اقتصادی برخوردار از قلمرو انعطاف‌پذیر متناسب با مراحل رشد، دربردارنده الگوی مشخص در بکارگیری انفعال و موارد متجانس، ضد تبعیض و دارای معیار در نحوه دخل و تصرف در منابع عمومی است و نظامی سر برآورد که حتی اگر رونق پایسته‌ای هم بگیرد نرخ رشد آن، قطعاً از نرخ رشد ترویج اخلاق لیبرالی پشتیبان آن، بیشتر نخواهد بود. و این از جنس دستاوردهایی نیست که بر افتخارات نظام سیاسی اسلامی مفتخر ما بیفزاید."

خدای حی و حاضر من!

البته تو می‌دانی که حضرت ایشان با مورد قبول خویش ندانستن برخی از این عرایض، از سیاست‌های اقتصادی کشور دفاع کردند و آن‌ها را متقن خواندند و لذا این مطالب هم موقتاً مسکوت ماندند و دیده نشدند، زیرا دیده‌شدن آن‌ها به کمتر از فقط ده سال زمان نیاز داشت تا ابعاد ویرانگر خود را در آینه اقتصاد و روابط اجتماعی ملت ایران تجسم بخشیده و به نمایشی عصیان‌گرایانه بگذارد.

از این‌ها که می‌گذریم نوبت یادآوری دیرپای‌ترین اقدام تکلیفی من در سال‌های پس از پایان نمایندگی‌ام در مجلس شورای اسلامی می‌رسد که تکرار ثبت‌نام در انتخابات ریاست جمهوری است و برای سه بار در سال‌های 1392، 1396 و 1400 هجری شمسی عملی شد و در هر سه نوبت هم، بر خلاف اصل پنجاهوششم قانون اساسی که حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را از آن خدا می‌داند و بر آن است که هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب نماید و یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد، نافرجام و یا بدفرجام ماند. یعنی شورای محترم نگهبان در هیچ‌یک از این سه نوبت، صلاحیت را حتی برای عرضه‌شدنم به آرای عموم مردم، احراز نکرد. بدون اینکه در این ارتباط علتی را حتی در حد یک کلمه، نه به‌صراحت و نه به‌تلویح، نه به‌واسطه و نه بی‌واسطه از ناحیه آن نهاد بشنوم و یا بفهمم. عدم احراز آن که تشکیل "دولت قانون" و "قیام به برپایی اقتصاد بدون ربا" و احیای گفتمان "اجرای سیستماتیک همه اصول قانون اساسی" را، که من به دنبال تحقق آن‌ها بودم به‌ناروا بلاموضوع نمود.

معبود و ملجأ و پناه من!

تو می‌دانستی و می‌دانی که آنچه پشتوانه احساس تکلیف من برای حضور در انتخابات بود و فقط بخشی از آن به رشته تخصصی و تاملاتی که در اقتصاد اسلامی و اقتصاد ایران داشتم برمی‌گردد، مخالفت من با اقتصاد لیبرالی است که میانی آن ناسازگار و حتی در مواردی به‌نحوی بنیاتی متضاد با مبانی ایدئولوژیک قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌باشد. این مخالفت حجت قطعی برای حضورم در انتخابات و عاملیت برای جلوگیری از تحقق انحرافات بیشتری بود که برای دهه‌های بعد از جنگ تحمیلی از مجرای اجرای گزینشی فقط اندکی از اصول قانون اساسی و به تعطیلی کشاندن حقوق مصرح ملت در قانون اساسی، در اقتصاد و جامعه ایران نفوذ نموده و در نتیجه، با استحاله اصالت یک انقلاب ظلم‌ستیز، محرومان حامی آن را به معترضان به چگونگی کارکردهای عمدتاً استثماری آن مبدل نموده است. علاوه بر این‌ها، عامل دیگری که این تکلیف را برایم تجسم می‌بخشید، اشراف بر مسائل فرهنگی و اجتماعی کشور به دلیل تخصصم در دانش "توسعه" و تصدی معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضویت در شورای فرهنگ عمومی کشور و همچنین دبیری آن شورا بود که در کنار تجربیات و آموزه‌های منحصر به فرد و گرانبهای دوازده سال تلاش بی‌وقفه و کارکرد تکلیفی‌ام در مجالس پنجم، ششم و هفتم شورای اسلامی از این قابلیت و استعداد برخوردار بود که ضرورت حضورم را در انتخابات مضاعف و الزامی نماید. کارکردی که من مشروح روزشمار آن را در دوازده جلد و سیزده کتاب و 13400 صفحه، تحت عنوان "وکالت ایرانی" منتشر کرده‌ام و طی آن به‌طور شفاف نشان داده‌ام که چگونه با "تدبیر" و حساسیت، از هدررفت زمان و فرصتی که از آن ملت بود و به من سپرده شده بود به رغم تمایلات و تنازعات حاد جناحی و سیاسی سال‌های 1375 تا 1387، جلوگیری و به عبارت دیگر نمایندگی مردم را به نحو بهینه‌ای "مدیریت" نموده‌ام.

خداوندا!

تو واقفی که هم‌اکنون هم، وقتی به یاد آن دوران می‌افتم و حتی درباره آن روزگاران از کتاب "وکالت ایرانی" می‌خوانم از اینکه جز تو هیچکس را واقف به آنچه بر من گذشته است نمی‌بینم، هرچند به احساس، اما دلم برای خودم می‌سوزد. با لطف و مدد تو، طی 1248 جلسه علنی در سه مجلس 5 و 6 و 7 شورای اسلامی، 306 مورد تذکر آیین‌نامه‌ای، 79 مورد اخطار قانون اساسی، 23 مورد سوال از وزیران، 143 مورد تذکر به مسئولان اجرایی، 67 مورد موافقت با

طرح‌ها و لوایح قانونی، 288 مورد مخالفت با طرح‌ها و لوایح و بالاخره 992 مورد پیشنهاد در طرح‌ها و لوایح و فقط 265 دقیقه معادل یک جلسه تاخیر در ورود به جلسات داشته‌ام.

اما ای پروردگار من!

همانطور که می‌دانی، من پذیرای این بی‌توجهی و بی‌مهری و سلب حق الهی‌ام از ناحیه "عدم احراز" مسکوت و محرمانه‌آب کارکرد شورای محترم نگهبان نشدم و با احساسی از جنس همان احساس تکلیفی که وارد انتخابات شده بودم و با لحاظ ظرانف کار مبنی بر اینکه ذره‌ای تضعیف متوجه جمهوری اسلامی نشود بعد از تعیین رئیس جمهور منتخب، در تیرماه 1392 شمسی طی نامه‌ای استدلالی، حقوقی، در 44 صفحه کارکرد شورای نگهبان در موضوع ناسازگاری انتخاب‌هایش از بین داوطلبان و فاقد روش تعریف‌شده بودنش در ادوار متعدد را به نقد کشیدم و از این طریق پایان تکلیف‌مدارانه و مناسبی را برای آنچه شروع کرده بودم تدارک دیدم و عملیاتی کردم.

اما ای خالق صابر و ای آگاه بر همه چیز!

تو شاهی که این کنش مدنی مستدل، که نگارش آن هفته‌ها از وقت این بندهات را مصروف خویش نمود و مکتوب‌شده آن برای عمده مقامات حکومتی ارسال شد، کمترین واکنشی را دریافت نکرد. حتی تصور این معنی که نامه‌ای در این سطح از موقعیت و با این محتوی، برای مقامات ارشد یک نظام سیاسی و از جمله پائیان "مسئله حادث‌شده" نوشته و ارسال شود و حتی ذره‌ای عکس‌العمل را، اعم از اعتراضی مبنی بر واقع‌نبودن آنچه گفته شده و یا تاییدی معطوف به صحت مطالبی که نوشته شده، دریافت نکند، عذابی الیم و فضایی مسموم برای فرد "تکلیف مدار" است. فضایی که اگر جست‌وجوی اهداف مقدس‌تری در آن مطرح نباشد، مرجح است که تکلیف‌مدار هرچه سریع‌تر از اشتغال به سازوکار معطوف به آن، برای همیشه دور شود و خود را آلوده تعامل با شیوه‌های ملوث به بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی به انسان و شئون او ننماید. خدایا اگر اصطلاحاً از دیوار خاکی ریخته باشد واکنشی هم در قبال این تظلم مکتوب و این نامه و در واقع دادنامه علیه جایگاهی که در قبال تصمیمات کلان خویش در مقیاس ملاحظات مربوط به رعایت حقوق الهی پاسخگو نیست ابراز شده است. گویی نه کسی آن را دید و نه کسی آن را شنید و عجیب حکمرانی ناپه‌سامانی است که اگر از صدور آن نامه اطلاعی حاصل نکرده باشد نشانه کاستی است و اگر در قبال اطلاع از آن سکوت نموده باشد نشانه انفعال است.

با همه این مصائب ای خدای همراه و ای رفیق همیشگی! باز هم تو به این نتیجه رساندی‌ام که نباید از استمرار اعمال تکلیف چیزی را فروگذار کنم و در همین راستا ضرورت دارد، به‌منظور اتمام حجتی که رافع کاستی احتمالی در شناخت تصمیم‌گیرندگان از امور و یا درباره امور باشد، با بزرگانی از قوم سیاست و اهالی شورای نگهبان و ... گفت‌وگو کنم و این گفت‌وگوها و تبیین‌ها را در راستای همان اقداماتی تلقی نمایم که قبلاً برای کسب مجوز از شورای محترم نگهبان و با هدف بهبود زندگی میلیون‌ها مردم محروم نگاه‌داشته‌شده اسیر سیاست‌های عمدتاً بی‌مبنا و ناسازگار با مقتضیات حیات اجتماعی در کشور، سامان‌دهی و فعال کرده بودم. این بود که در گذار زمان، هم به ملاقات احدی از اهالی شورا رفتم و هم با فاصله‌ای قابل اعتنا، به بزرگ دیگری از شورای نگهبان تظلم کردم؛ اما برخلاف آنچه حضرت مولانا در دفتر سوم از مثنوی معنوی درخصوص درکوبی، امید داده است نه سری بیرون آمد و نه صدایی، که:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

راستی ای نگهدار لا یقطع بندگان!

اینک که از موضع سال 1400 به آن عصر بهاری سال‌های پیشین که به ملاقات مقامی در شورای نگهبان رفتم تا ادامه تکلیفم را در نیل به اهداف دینی و ملی‌ام ادا کنم و علی‌رغم عرف قرار، با سکوت مطلق ملاقات‌شونده به گاه گفت‌وگو و بی‌اعتنایی و در نتیجه بی‌احترامی و حتی بی‌ادبی وی نسبت به خودم روبه‌رو شدم؛ به‌گونه‌ای که علاوه بر انسان‌بودنم، حس اعتماد به نفسم را متأثر از به‌هیچ‌نگرفتن تمام سابقه و عمر سیاسی و دانشگاهی‌ام در طی یک ربع ساعت، در معرض خدشه دیدم و قرار را قبل از آن که وقت مقرر شده، به پایان برسد به خاتمه فرجام تلخش گره زدم، می‌اندیشم، با خود می‌گویم که اگر عنایت و شفقت و آرامش ارزانی‌ات بر وجودم نبود چطور می‌توانستم از آن مرکزیت تقدیر حکومتی بندگانت خارج شوم؟! خدایا شکر!

الها!

بر آنچه در لحظات غربت و در همه آنات زندگی‌ام به من عطا کرده‌ای سپاس. سپاس از این حیث که حتی در آن روز هم، از رفتنم به ملاقات، احساس بیهودگی نکردم و آن رفتن را در پیشگاه باعظمت و همراهی باحساب‌و‌کتاب تو، اتمام حجتی بر تشکیلات سیاسی‌ای دانستم که برای تعیین سرنوشت اجتماعی خلق، حکم و مصوبه گرفته‌اند و هیمنه ساخته‌اند و عملیات می‌کنند و به هیچ بنی‌بشری پاسخ نمی‌دهند و عملشان را هم به حساب خدا و پیامبر و دین می‌نویسند و فراموش کرده‌اند که، که بوده‌اند و بر بنای رفیع کدامین جان‌های پاک اعتماد کرده به آنان، منصب و کرسی گرفته‌اند. خدایا این چه نسبت ناروایی است که به تو می‌دهند و این چه صبر جمیلی است که همچنان و همواره تو را ناظر و در کمین باقی می‌گذارد؟!

تظلم به آن بزرگ نیز به جایی نرسید که در تشکیلات و سازوکار جاری، اصولاً گویا کسی، هرکه و در هر موقعیتی که باشد لزوماً نمی‌تواند بداند که آیا مکتوباتش می‌رسد و یا خلاصه آن می‌رسد و یا اصلاً نمی‌رسد! و اگر خلاصه و یا کامل آن رسید چه سرنوشتی می‌یابد و پاسخش چه می‌شود؟ و

خدای خوبم!

در مورد ما که همان‌طور که واقعی چنین شد. تکلیفی ادا شده، همراه با سکوتی مطلق و تظلمی که ظاهراً به نتیجه نرسیده است.

سال‌ها گذشت و تو ای خالق مطلق، همچنان حیاتم را استمرار بخشیدی و به گاه انتخابات بعدی و بعدی شد و این حقیر باز هم به غوغا و فغانی که ضمیرم را به ضرورت خدمت به بندگان خدا می‌خواند تا قضاوت‌هایشان در خصوص کارآمدی دین در اداره اسلامی و انسانی زندگی توده‌ها را، از طریق ایجاد "توسعه" ای ماندگار و پایدار برای آن‌ها ارتقا بخشد، عنایت و اقدامی از سر استدلال و عقل و عشق و حتماً نه از سر احساسات نمودم و در انتخابات ثبت‌نام کردم و ذره‌ای هم در پیمودن جدی و فعالانه مسیرهای ذی‌ربطش دچار تردید نبودم.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغا است

سرمایه یک عمر کار بی‌وقفه علمی و اجرایی و تقنینی‌ام را برای کمک به کاهش آلام و مصائب ملت، به دست گرفتم و به صحنه آمدم اما باز هم و باز هم با بی‌تفاوتی بیشتر از دفعات قبلی و سکوت شورای محترم نگهبان در قبال تصمیمی خطیر و ملی مواجه شدم و آن‌ها اعلام کردند که در کنار رجال محترم سیاسی مذهبی متعدد از خدمتگزاران این آب و خاک ثبت‌نام نموده در انتخابات، به احراز صلاحیت امثال حقیر، قادر نشده‌اند که به قول دوست همشهری‌ام علی معلم در مثنوی بلند هجرت:

یوسف به کنعان بلا مستور بوده است فیروزه در بازار نیشابور بوده است

جرم عقیق اندر یمن قیمت ندارد یعنی اویس اندر قرن قیمت ندارد

آشفت‌بازاری که در وی گوهری نیست در وی نفود پربها را مشتری نیست.

عدم احراز آن که هزینه فرصت آن نه فقط از اتقان برخوردار تلقی نشدن تصمیم نهاد ذی‌ربط در منظر اکثریت قریب به اتفاق سیاسیون، اساتید، دانشجویان و اقشار میلیونی ملتی است که این حقیر را می‌شناختند، بلکه علاوه بر آن، معادل مجموع منافعی است که می‌توانست در صورت احراز، از طریق برپایی اقتصادی بدون ربا و اعمال اصلاحات اقتصادی منطبق بر قانون اساسی منوجه فرهنگ و اجتماعیات و اقتصادیات بیش از هشتاد میلیون ایرانی، طی چندین نسلی که آثار این اقدامات را تجربه و از آن بهره می‌بردند می‌شد، اما به دلیل تصمیم بلاوجه شورا چنین نشده است و چه هزینه عظمایی!

خدایا شاید قبل از آنکه این یادآوری‌ها از نوع تکلیف‌مداری در دوران پس از مجلس در چهارده سال اخیر را مختومه کنم و سرنوشت نه‌چندان خوشایند مربوط به عملیاتی‌شدن فعلی آن‌ها را در افق‌های آینده به انتظار بنشینم موضوعیت داشته باشد که یادی هم از مباحث نامه طولانی موسوم به "دلواپسی‌های چهل‌ساله یک انقلاب" نمایم که کار تحقیق و

نگارش آن قریب به شش ماه از من وقت گرفت اما مطمئن نیستم که لااقل در شش جایگاه انتشار، مورد توجه واقع شده باشد. در این نامه که به مناسبت چهل سالگی انقلاب اسلامی ایران نوشته شده بود نشان داده بودم که چه خطبهای تنوریک و مهمی را در چهل سال حاکمیت یک انقلاب منحصربه‌فرد و احیاکننده دین در دوران معاصر و دارای قابلیت به چالش اساسی خواندن لیبرالیسم، مرتکب شده‌ایم که باید آن‌ها را اصلاح نماییم و از جمله 9 مورد از آن‌ها را تبیینی علی و تفصیلی نموده بودم. خدایا تو شاهد بودی که اولین بسته نهائی شده از این نامه را برای دفتر رهبری فرستادم و سپس امکان دسترسی به آن را برای مقامات و نهادهای مهم و تاثیرگذار به‌خصوص در جرگه روحانیت کشور فراهم نمودم. برای این نامه تبیینی مفصل، حتی خلاصه‌ای هم تدارک دیدم که به سهولت ادراک آن کمک کند و نقصان و کاستی متن-خوانی کثیری از مقامات جمهوری اسلامی را لااقل در خصوص خودش جبران نماید.

خدایا هرچند سرنوشت این نامه هم از حیث موردبررسی قرارگرفتن موارد مطروحه در آن و یا انعکاس رسانه‌ای، متفاوت از رویکردی که از سر تکلیف و شفقت در سایر موارد و مواقع انجام داده بودم نبود اما تو می‌دانی که بسیار خوشحال بودم و هستم که دین خودم را درخصوص آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی و جمهوری متولی تحقق ارزش‌های آن ادا کرده و نظر تحقیقی‌ام را راجع به ظرفیت‌ها، موانع و موارد منصلب‌شده‌ای که بعضی از آن‌ها هم قدسی نمایانده شده-اند، در نهایت تواضع و احترام بیان کرده‌ام. محورهایی که در این نامه با حساسیت و صداقت و در عین حال با صراحت و شفافیت به تحریر آمده و همان‌طور که ذکر شد همچون همه موارد و دفعات دیگر مشمول سکوت و دیده‌نشدن و هیچ-انگاری قرار گرفت عبارت بودند از:

1. ابهامات مربوط به تلقی‌های رهبران مذهبی و انقلابیون و توده‌های مردم از دین
2. ساده‌انگاری حاکمیت در تلقی از بوروکراسی و عدم اهتمام به طراحی ساختار اداری متناسب با قانون اساسی
3. چگونگی‌های کارکردهای متنوع شورای نگهبان در شکل‌بخشی به شنونات کشور و در عین حال پاسخ‌گو نبودن در قبال پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم تصمیمات خویش
4. به‌وجودآوردن نهادهای مهم و موازی در حاشیه و نه در متن قانون اساسی و در حکم قانون شمردن مصوبات آن‌ها و در عین حال پاسخ‌گو نبودن تصمیم‌سازان و عاملان آن‌ها
5. تلقی امکان اجرای مصوبات قانونی و عاملیت به احکام دین از ناحیه همگان، صرف‌نظر از میزان فراهم‌بودن شرایط و آگاهی و وقوف آنان بر موازین و قوانین و در نتیجه مطلق‌انگاری بی‌وجه به جای لزوم نسبی دیدن امکان اجرای امور با عنایت به شرایط فراهم‌شده
6. مبارزه با موجود ناشناخته و فهم‌نکرده‌ای به نام غرب و غرب‌انگاشتن رویه‌های دولت‌های معاند به جای ادراک سبک زندگی ریشه‌دار در قرون متمادی تکوین و تکامل آن و در نتیجه وانهادن ناخواسته تصمیم‌گیری در شنونات گوناگون مملکتی به غرب
7. سیستمیک دیده‌نشدن روابط علت و معلولی بین قوای سه‌گانه حاکم بر کشور و در جایگاه قوه رئیسه تلقی‌نشدن قوه قضائیه و به‌خصوص رئیس آن به‌عنوان نافذترین مقام کشور بعد از رهبری
8. حاکم‌نمودن مصلحت‌های ناچسب و انفرادی تصمیم‌گیری در امور مهم کشور با تمسک به فهم اجتهادی و نه‌تنها مسئول‌نبودن در قبال تصمیمات، که ماجوربودن در قبال حتی ناصحیح آن‌ها
9. نامتناسب‌بودن اختیارات در بعضی از مسئولیت‌های سیاسی و غیر آن با دوره تصدی آن مسئولیت و در نتیجه حافظ وضع موجود شدن و نقدناپذیری و متمایل‌نبودن به اصلاحات در امور، از سوی مقاماتی که وضع موجود محصول اقدامات آنان است.

*

خدایا!

در روزگار ما، انصافاً عاملیت به تکلیف‌مداری نسبت به دهه‌های اول پیروزی انقلاب سنگین‌تر و با صعوبت بیشتر و طاقت‌فرساتر و تحمل هزینه‌های بیشتری مواجه است. یعنی هراندازه که از طلوع خورشید جمهوری اسلامی می‌گذرد و

عمل‌گرایی برای حل و کاهش مشکلات عمدتاً خودساخته، بیشتر می‌شود جا برای دفاع از عمل به تکلیف تنگ‌تر و بهانه برای اقدامات توجیهی بیشتر می‌شود و چه سخت است که در این زمانه، کسی بخواهد تکلیف‌گرا بماند و یا تکلیف‌گرایی کند. هم باید ملاحظات نسل‌هایی را پاسخ‌گو باشد که، از جمله ویژگی‌هایشان این است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دنیا آمده‌اند و یا به گاه پیروزی انقلاب حداکثر تا نه‌ساله بوده‌اند و اینک در آستانه قرن پانزدهم هجری شمسی، بیش از 87 درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و هم باید برای دفاع از ارزش‌های "انقلاب اسلامی" که عمده آن‌ها در قانون اساسی و به‌خصوص در فصل حقوق ملت آمده است در ظرف "جمهوری اسلامی" بماند و از کارکردهای اکنون بسیار ناکارآمد و در مواردی غیرمشروع‌شده آن دفاع نماید و هم باید این مهم را در کنار پیشرفت‌های زایدالوصف جهان غیرمدعی دین در ابعاد و اندازه‌های متنوع و گوناگونش که مبهوت‌کننده اذهان همگان و به‌خصوص مردمان جهان درحال‌توسعه می‌باشد به انجام برساند. این اقتضانات عصری موجب شده است که هر قدر به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم، تکلیف‌گرایی از منظر جماعتی که ولو صادقانه، هر امر حکومتی را مقبول و حتی مستحسن و هر اقدام معارض با آن را خلاف رویکردهای نظام سیاسی می‌دانند، زاویه‌گرفتن از نظام تلقی شود و عاملین خویش را در معرض آستانه رد و هتک و حذف و ... قرار دهد و این در حالی است که اصولاً از سوی آن‌ها، فرضیه استوارماندن "مکلف" بر ایده‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی و عدول نظام سیاسی از آن آرمان‌ها و ارزش‌ها، عمدتاً مسموع نبوده و حتی مذموم و از جنس انحراف تلقی می‌گردد.

بر این مبنا عمل به "تکلیف" می‌تواند کاری انحرافی و در نتیجه موجب سلب صلاحیت‌هایی از فرد مکلف شود که روزگاری در قاموس انقلاب اسلامی از ارزش‌ها قلمداد می‌شدند. به عبارت دیگر و به‌عنوان مثال، مخالفت فرد با رباخواری و هژمون اقتصاد لیبرالی و فساد معطوف به سیاست‌های اقتصادی تورم‌زا و اختصاصی‌سازی اموال عمومی تحت عنوان خصوصی‌سازی و ... از آن حیث که با سیاست‌های رسمی و غیررسمی حاکم، نمی‌سازد احتمالاً عاملی برای زاویه‌داشتن او با نظام حاکم و یا حتی حاکم قلمداد شده و موجبات به انزوا رانده‌شدن بی‌رحمانه او را تدارک ببیند و در پیامد آن و به گاه واقعه و در جایگاه‌هایی که جمهوری اسلامی به‌شدت نیازمند ترمیم و بازسازی و حتی بازشناسی آرمان‌ها و اهداف خویش است، نه‌تنها تکلیف‌گرای وفادارمانده بر میراث خون شهیدان خدایی را، به معاضدت نخواند که در صورت اعلام آمادگی خودش برای تحمل و حل مصائبی که برای کشور به وجود آورده‌اند نیز، چگونگی صلاحیت وی را در عبارات ملایم‌تری همچون "عدم احراز" تجسم بخشیده و خدشه در صلاحیتش را بر گوش هزاران دانشجویی که سال‌ها در کلاس‌هایش به آموختن نشسته‌اند و به استدلال‌ها و یافته‌هایش اعتماد کرده و به کتاب‌هایش استناد نموده‌اند و همچنین میلیون‌ها انسانی که برای سالیان طولانی، از طریق "رادیو مجلس" و رسانه‌های مکتوب و تصویری، شنونده و خواننده و بیننده استدلال و آسیب‌شناسی بی‌وقفه‌اش از مسائل کشور و مجاهدت‌های غریبانه‌اش برای گسترش و تعمیق قابلیت‌های اسلام در ایجاد یک اجتماع پیشرفته امروزی بوده‌اند فریاد نماید و بی هیچ توضیحی برای رفع لاف‌سوء-تفاهات به‌وجودآورده برای این‌همه انسان اعتمادکرده به تکلیف‌گرایی، آبروی یک عمر تحصیل و تعلیم و خدمت‌گزاری در مناصب سیاسی وی را، به نام دین و به نیابت از تو ای خدای مهربان، بریزد و با تفرعن از آن بگذرد و بگذرد و باز هم بگذرد.

خدای غفار الذنوب و ستار العیوب و مهربان!

برای بسیاری از مردم و از جمله خودم، تحقیقاً مسلم است که آنچه آمد در خصوص این بنده حقیر واقع شده است و دفاع بی‌امان من از بازگشت به اجرای سیستماتیک همه اصول قانون اساسی و تاکید بلاوقفه‌ام بر ضرورت و لزوم عاملیت به اقداماتی که ارزش‌های جاهلی را در جامعه هرچند اسلامی، اما به‌شدت فقیر و نیازمند ما برنتابد و اصرارم بر تشکیل دولت قانون که مبتنی بر قانون اساسی، زمینه‌های اعتقادی نهضت اسلامی را عینیت بخشیده و شرایطی را به وجود آورد که در آن انسان با ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلامی پرورش یابد، به‌نحوی که مذکور افتاد، موجبات آن را فراهم نمود که در سه نوبت متوالی ثبت‌نام در انتخابات ریاست جمهوری، به حذف حقیر و نادیده‌گرفتن "حق"ی بینجامد که اصل پنجاه و ششم قانون اساسی درباره‌اش می‌گوید:

"حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد..".

حذف "فرد"ی که فریاد می‌زد و حتی در مواردی برای بازداشتن حاکمان از مسیر غلطی که در پیش گرفته بودند با التماس می‌گفت که با فقر نمی‌توان ادعای حاکمیت دینی داشت؛ با رباخواری نمی‌توان ادعای رفع استعمار از ثمره کار انسان‌هایی را داشت که دست‌رنجشان در حلقوم رباخواران مدرن ریخته می‌شود؛ با عقب‌ماندگی کشور نمی‌توان از انقلاب اسلامی، الگوی جاذبی برای انسان تک‌ساحتی و خسته روزگار ما ارانه نمود، با خودکامگی و تزویر و زور نمی‌توان فاتح قلوب انسان‌ها بود، با استمرار و باقی نگهداشتن فقر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی امکان برآمدن انسان آزاده و حر وجود ندارد؛ و بالاخره تاسیس جامعه محمدی و احیای احکام اسلامی و دین‌ورزی توأم با خشیت الهی را نمی‌توان در ظلم و بی‌عدالتی به عاملیت نشست.

ای خدای بزرگ!

می‌بینی که شرایط به‌گونه‌ای رقم خورده است که با کمترین تردید می‌توان محق بود و اینگونه استنتاج کرد که ما از آن حیث احراز صلاحیت نشدیم که به دلیل تکلیف‌مداری و مبارزه با سیاست‌های منجر به کوتوله‌پروری که در یک انقلاب آزاده‌پرور، امکانی برای موضوعیت یافتن آن متصور نبود، اصولاً مقرر شده بود که دیده نشویم.

با این حال تو را شاکرم و بر آرامش ارزانی تو بر این بنده شکرگزارت مسرور و مفتخرم که در ادای تکلیفم در قبال آرمان‌های دینی و ارزش‌های انقلابی که، امام خمینی بر پا نمود و ایفای تعهدات علمی‌ام برای جست‌وجوی حقیقت و لزوم پرهیزم از فرصت‌سوزی و جاه‌طلبی و چاپلوسی و تملق‌گویی، چیزی کم نگذاشتم و به‌رغم بی‌مهری‌ها، از زیر بار پذیرش مسئولیت اجتماعی، علی‌رغم وقوف به پیچیدگی‌ها و تنگناهایش شانه خالی نکردم و اکنون سبک‌بال‌تر از هر وقت دیگری بر آنم تا چگونگی ایفای تکالیف و تعهداتم در قبال فرزندان این سرزمین مردخیز و ظلم‌ستیز را، تا هر زمان که فرصت حیاتم دهی، و البته معطوف به واقعیات تلخ تجربه‌شده و آموزه‌های آن، در قالب‌هایی متناسب با اقتضانات شرایط سیاسی، استمرار بخشم.

خدایا! ملاحظه‌ای هم مبینی بر این نکته دارم که نمی‌دانم آیا در مدارای منصفانه‌ای که به دلیل لزوم رعایت ادب سیاسی درخصوص ساختارهای رسمی، از تکالیف مرحله‌ای حقیر بوده و موجب گردیده است، کارکرد همراه با توهین و بی-احترامی مقامات نشسته در قدرت نسبت به خودم را به‌طور نسبی تحمل نمایم، از آن حیث که زمانی نماینده ملتی بزرگ از بندگان خوب تو بوده‌ام کوتاهی داشته‌ام و یا اینکه در ظرف مقدورات آنچه باید انجام می‌شده عملی گردیده و ان شاءالله وظایفم را در حدی که مورد رضای تو باشد انجام داده‌ام؟ با این حال، ای غفار بی‌پدیل! از تو می‌خواهم قصور و تقصیر احتمالی و ناخواسته‌ام را، در مراحل گوناگون ایفای تکالیف ملی و دینی، چنانچه موجب تجری دیگران و در نتیجه بی‌حرمتی مستقیم و غیرمستقیم آنان، به مردمی که دوازده سال نمایندگی آنان را در مجلس شورای اسلامی داشته‌ام، شده باشد ببخشایی و بابت آن از من بگذری که تو غفار الذنوب و ارحم الراحمینی.

حسن سبحانی

استاد دانشگاه تهران

تهران، خرداد ماه 1400

